

متن پرسش

سلام علیکم استاد بزرگوار: درمورد مسیر خودشناسی تا خدا شناسی تا به حال تصور ما این بود از درون خود شناخت را شروع می کنیم تا به خدا شناسی برسیم و اگر بنا باشد به علوم انسانی راهی در سیر انسان ارائه شود باید از خود، فارغ از دین و... شروع کند تا با این شناخت و نگاه متفاوتی که می یابد باب ورود به شناخت رب هم برایش لاجرم باز می گردد اما در این مقاله گویی تفاوت نگاه هست: با عنوان معرفت نفس از دیدگاه ملامت‌گرا و افضل‌الدین کاشانی، سال ششم، شماره سوم، بهار ۱۳۸۸، ۷۷-۱۱۷ و مولفان: مصطفی عزیزی علویجه صادق لاریجانی "در حکمت متعالیه، قاعده ای را مطرح کرده اند که عبارت است از: «ذوات الأسباب لا تُعرف إلاّ بأسبابها»؛ یعنی دست یابی به شناخت حقیقی نسبت به معلول، در گرو شناخت اسباب و علل آن است. بنابراین، علم به هر شیء، اگر از راه علم به علل و اسباب آن شیء به دست نیاید، در معرض نابودی و دگرگونی قرار خواهد گرفت. در مقابل، علمی که از راه شناخت اسباب به دست آید، ثابت و خلل ناپذیر خواهد بود و با دگرگونی معلول، دستخوش تحوّل نخواهد شد. در باب «معرفت نفس»، می توان از همین قاعده و اصل کلی کمک گرفت: معرفت حقیقی نفس، هنگامی جامه عمل می پوشد که ما کار را با شناخت علل و اسباب نفس آغاز کنیم. علّة العلل نفس انسان، همانا، خداوند متعال است. انسان از راه شناخت و معرفت شهودی به حق تعالی، می تواند به حقیقت و گوهر وجودی خود باریابد. صدرالمتألهین در تعبیری دقیق می گوید: «المنطوی شهودها (نفس) لذواتها فی شهودها للحقّ الأوّل». بنابراین، انسان هرچه به خداوند نزدیک شود، در واقع به حقیقت خویش نزدیک شده است؛ و به هر میزان که از خداوند دور شود، از حقیقت و گوهر خویش دور شده است. از این رو، فراموشی خداوند سبب فراموشی «خود» می شود: «نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹). به بیان دیگر، خود واقعی انسان، خداست و تنها از راه ارتباط با خداست که انسان خود واقعی خویش را بازمی یابد. محال است که انسان بتواند خویش را جدا از علّت و آفریننده خود، به درستی بشناسد. علّت واقعی هر موجود مقدّم بر وجود آن موجود به حساب می آید و از خودش به خودش نزدیک تر است: «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶)؛ «وَ اَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (انفال: ۲۴). به نظر می رسد که تفاوت روش اهل معرفت در باب «معرفت نفس» (که برگرفته از قرآن می باشد) با روش یوگای هندی در همین امر است که اهل معرفت، کشف خود واقعی و تقویت و تکامل آن را برابند ذکر خدا و اخلاص و عبادت مخلصانه می دانند و به دنبال آن، مراقبت و نوعی ریاضت نفسانی را تجویز می نمایند؛ ولی در روش یوگا، از آغاز، به تمرکز ذهنی و ریاضت های دیگر پرداخته می شود.» سوال اینست اگر بخواهیم برای انسان نسخه ای

در روانشناسی و سیر کردن بدهیم از خود او شروع می شود یا از ابتدا بحث الله و رب العالمین باید طرح شود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حتماً در جریان هستید که در این مورد بحث‌های مفصلی مطرح شده بخصوص در رابطه با روایت‌های مشهور «معرفت نفس» که علامه طباطبایی در کتاب «رساله الولاية» آن روایت را به میان آوردند حاکی از آنکه شناخت خداوند در انسان، منوط به شناخت نفس ناطقه خود او است در خودش. و آیه ۱۹ سوره حشر را عکسِ نقیص آن روایات باید دانست که فراموشی نفس را منوط به فراموشی خدا می‌داند به این معنا که پس هرکس خود را فراموش کرده، خدا را فراموش کرده. حاصل کلام علامه در «رساله الولاية» آن است که روشن می‌کنند هر اندازه انسان در «بودن» و هستی خود که عین ربط به وجود مطلق است؛ حاضر شود، نسبت خود با خدا را می‌یابد. گویا این نوع حضور که در مکتب جناب صدرا در راستای طرح «اصالت وجود» پیش می‌آید در نسبت انسان با خدا نهایی‌ترین حضور باشد. موفق باشید